

۲۱۰۵۲۲۰

سپیده دم خدایان مشرقی

برنده جایزه بین المللی ادبیات سن بوکر



سرشناسه: کادار، اسماعیل، ۱۹۳۶ - م.

Kadare, Ismail

عنوان و نام پدیدآور: سپیده دم خدایان مشرقی / اسماعیل کادار؛ [مترجم] آزاده رجایی؛

مشخصات نشر: تهران: نودا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ص

فروست: ادبیات داستانی. رمان خارجی/ ۱۶۰

شابک: ۹۷۸۶۲۲۶۴۵۹۸۵۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

داشت: عنوان اصلی: Muzgu i perendive te stepes.

موضوع: داستان‌های آلبانیایی -- قرن ۲۰م.

وضعیت: Albanian fiction -- ۲۰th century

شناخته افزوده: رجایی، آزاده، ۱۳۵۸- مترجم

شناسه: روده: ک، حید، ۱۳۵۳ -

رده بندی شده: ۶۲۱۲

رده بندی دیویی: ۹۹۰/۸۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۲۸۶۰

سپیده دم خدایان مشرقی |

| نویسنده: اسماعیل کادار |

| ترجمه آزاد رجائی |

| چاپ اول: ۱۳۹۹ |

| شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه |

| دبیر مجموعه: وحید لک |

| دبیر هنری: نازنین نادرپور |

| ویراستاران: نودا |

| ددیرتید: یوریا نیک اقبالیان |

| مدیر فنی چاپ: مهدی کرمی زاده |

| صفحه آرای و طراحی جلد: آتلیه نشر نودا |

| لیتوگرافی، چاپ و صیافی: نودا |

| شابک: ۳ - ۸۵ - ۶۴۵۱ - ۶۲۲ - ۹۷۸ |

| قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان |

| حقوق چاپ و انتشار به نشر نودا محفوظ است |

| هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است |

| Printed in Iran |

تهران: هفت تیر، خیابان ملایری پور، خیابان زینت زاده، پلاک ۱۵، واحد ۱

تلفن: ۰۹۱۲۳۹۳۴۹۴۶



مقدمه

اسماعیل کادار در سال ۱۹۳۶ در شهر جیروکاستر، شهری با استحکامات نظامی در جنوبی‌ترین منطقه البانی متولد شد. در جوانی نوشتن شعر را آغاز کرد و تا زمان دانشجویی‌اش در شهر تیرانا توانست به در سطح کشور شهرتی بهم بزند. پس از فارغ التحصیلی به عنوان دانشجوی پزشکی به مسکو شد تا در آنجا در موسسه‌ی کورکی تحصیلاتش را در رشته ادبیات جهان ادامه دهد. کتاب سیده دم خدایان مازنی ترجمات کادار را از آن کارخانه روشنفکری روایت می‌کند، موسسه‌ای که ستایش ادبی و تولید تسلل جدیدی از شاعران، رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان سوسیالیست بود.

از جهات بسیاری کادار راه‌های فنی آماده‌ای را در مسکو گذراند. برای جوانی که تازه از یک محیط کوچک شهرستانی خارج شده بود، آن شهر بزرگ که زمانی قطب فرهنگی و سیاسی لاقول‌نصف دنیا محسوب می‌شد، یک موقعیت استثنایی بود. برخلاف تیرانا، مسکو مترو، اتوبوس‌های برقی، لامپ‌های نئون، فروشگاه‌های بزرگ و یک ارتش واقعی از دختران زیبا داشت که به لاف دخترهای خشک تیرانا، گرم‌تر و صمیمی‌تر بودند. به عنوان یک دانشجوی خارجی کادار از امتیازات زیادی برخوردار بود. از جمله تعطیلات در اقامتگاه‌های رایگان مناسب زیبایی اتحاد جماهیر شوروی که توسط مجمع نویسندگان در اختیار اعضا قرار می‌داد.

ظاهراً سال‌های اقامت در مسکو برای کادار بسیار موفقیت‌آمیز بود. یک مجموعه از اشعارش به روسی ترجمه و با مقدمه‌ای از دیوید ساموئیلوف^۱ چاپ شد. (این اولین کتاب کادار بود که به زبانی دیگر ترجمه شد.) او بعدها در مصاحبه

^۱ David Samoilov

مفصلی با عنوان "حقیقت، رازها و دروغ‌ها" که با *Chronicle in Stone* داشت شرح کاملی در مورد حباب این کتاب می‌دهد. در همین سال‌ها کادار جوان اولین اثر نثر بزرگ خود را نیز می‌نویسد. رمان کوتاهی با نام "شهر بدون نشانه" که داستان یک کلاهبرداری تاریخی و ادبی را نقل می‌کند که توسط گروهی از دانشجویان معترض و ناراضی انجام می‌شود. کتاب انجمن عقاید سیاسی و فرهنگی ارتودوکس را زیر سوال می‌برد که خود کادار تا بعد از دوران فروپاشی کمونیست حتی سعی نکرد آن را چاپ کند.

با این حال از نزدیک، واقعیت چیز دیگری بود. استادان موسسه کورکی، ذات و شخصیت دانشجویانی که برای تحصیل در این موسسه معتبر انتخاب شده بودند و مهم‌تر از همه یک نوشتنی که در آنجا آموزش داده می‌شد، کادار را به مرز رهایی از ایدئولوژی کشاند تا خودش را از آن منجلا بجات دهد. او دلش نمی‌خواست در مورد قه‌مان‌های مثبت با موه‌های بلوند و چانه‌های برجسته، دوشیزه‌هایی با دامن‌های بلند که برای حاصل‌خیز کردن خاک‌های دست‌نخورده فرستاده می‌شدند، قهرمانان خاک‌های بزرگ وطن پرستانه یا بیشه‌های غان و مزارع عمومی بی‌نقص بنویسد.

در مسکو کادار یاد گرفت که تمام ابعاد نظریه‌های رئالیسم سوسیالیستی را مورد تحقیر و تمسخر قرار دهد. به کسب خودش بهترین تفسیر برای آنچه که در مسکو آموخته بود این بود که به او آموزش دادند چطور بنویسد. فضاهای دائماً بارانی، مه‌الود، سرد و تاریکی که بعدها در داستان‌های او به چشم می‌خورد می‌تواند به نوعی نتیجه همین انکار خوش‌بینی اجباری باشد که در نظریات رئالیسم سوسیالیستی به چشم می‌خورند. البانی پس از جنگ که در ابتدا با کشور همسایه‌اش یوگوسلاوی هم پیمان شده بود از سال ۱۹۴۹ عملاً نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هم نوعی وابستگی پیدا کرد. به طوری که تنها پایگاه زیردریایی شوروی در دریای مدیترانه، در قلب البانی قرار داشت. اما پس از

مدتی تلاش‌های خروش‌جف برای روشنفکر و ازادپخواه کردن جامعه شوروی باعث شد انور خواجه، دیکتاتور البانیایی سیاست‌های او را خیانت به میراث استالین و در نتیجه نوعی تهدید قلمداد کند. تنش بین دو کشور در جریان نشست سران کشورهای کمونیستی جهان در مسکو در اکتبر ۱۹۶۰ به اوج خود رسید و در نهایت به اخراج البانی از جمع سوسیالیست‌ها انجامید. (این نشست موضوع اصلی کتاب معروف و مهیج کادار با عنوان "زمستان ناخشنودی ما" است.) اما جالب اینجاست که همین جدایی سیاسی بود که نوشتن و در نهایت چاپ همین کتاب "سپیده دم خدایان مشرقی" را برای کادار امکان‌پذیر کرد. مانند بسیاری از کارهای بزرگ کادار، اثر در مدت زمانی طولانی و به صورت تکه تکه نوشته و بارها بازنویسی شد. تم اصلی داستان ابتدا در قطعه شعری به اسم "لورا" در سال ۱۹۶۱ ظهور کرد. سال بعد داستان کوتاهی به نام "تابستانی در دوبولتی" نوشت که پایه اصلی فصل اول همین رمان است. فصل‌های بعد قسمت به قسمت در طول پانزده سال نوشته شدند تا اینکه در نهایت در سال ۱۹۷۸ "سپیده دم خدایان مشرقی" آماده شد و همراه با (یا شاید باید بگویم پنهان شده در پشت) دو اثر دیگر از او یعنی "بل" و "مطافجه شرم" در یک مجموعه داستان به چاپ رسید. حتی در آن زمان هم کتاب هنوز کامل نشده بود. بعد از این اثر در سال ۱۹۸۱ توسط یوسف فریونی^۱ به فرانسه برگردانده شد. کادار از این فرصت استفاده کرد و قسمت‌های بی‌پرده‌ای که در مورد زنان نوشته و از نسخه اصلی البانیایی حذف شده بود را قاجاقی وارد این نسخه فرانسوی کرد. انتشارات خایار پاردون در سال ۱۹۹۸ مجموعه‌ای چند جلدی از آثار کامل کادار را به چاپ رساند که کتاب "سپیده دم خدایان مشرقی" جلد ششم آن را شامل می‌شود. در زمان چاپ اول کتاب، البانی از مدت‌ها قبل تمام روابطش با اتحاد جماهیر شوروی را قطع کرده و حتی پشتیبان درجه سوم خود (بعد از یوگسلاوی و شوروی) یعنی چین را هم از

^۱ Jusuf Vriioni

دست داده بود و در نتیجه خودخواسته تبدیل به کشوری کاملاً منزوی شده بود. به همین دلیل انتقادهای تند و کزنده مطرح شده در این کتاب علیه زندگی ادبی روسیه چندان از نظر سیاسی تنس را محسوب نمی شد. البته این نکته را هم باید در نظر گرفت که همین انتقادات به طرز غیر مستقیم خطامشی ادبیات در خود البانی را هم هدف می گرفت. اما عوامل در تیرانا متوجه این قضیه نبودند یا شاید هم به اندازه کافی عاقل بودند که چشمشان را بر روی این واقعیت ببندند.

رویداد مهمی که کادار در مسکو تجربه می کند، اهدای جایزه نوبل به بوریس پاسترناک است که باعث وحشت عمومی در این کشور می شود. پاسترناک که از اعضای برجسته جامعه هنرمندان و روشنفکران پیش از انقلاب روسیه بود تحصیل خود را در آلمان گذرانده و توانسته بود به عنوان یک شاعر مبتکر و مؤثر در این انقلاب مطرح شود. برخلاف بسیاری از بستگانش او ترجیح داد مهاجرت نکند و کارش را به عنوان یک نویسنده پیشرو در دهه ۱۹۲۰ ادامه دهد. در سالهای خفغان آمار و ست ۱۹۳۰ او بیشتر وقتش را صرف ترجمه کرد. در همین سال ها او کار بر روی یک ماز حماسی در مورد زندگی یک شاعر در دوران انقلاب را آغاز کرد که در نهایت تبدیل به کتاب "دکتر ژبواکو" شد. کتاب در سال های نخست دهه ۱۹۵۰ بالاخره کامل شد اما با انتقادات شدید جامعه شوروی مواجه گردید. با این حال نسخه های کتاب نه تنها از این اثر به صورت پنهانی و پراکنده بین گروه های مختلفی از نویسندگان بخشید شد. فیلسوف بریتانیایی ایسایا برلین^۱ یک نسخه از این کتاب را بدست آورد و آن را قاضی به ایتالیا برد و در آنجا ناشر ضد کمونیست فلتزینلی^۲ آن را در سال ۱۹۵۰ ترجمه کرد. کتاب با استقبال پرشوری مواجه و خیلی زود به زبان های مختلف ترجمه شد. اما حتی یک کلمه هم حرفی از این رمان در رسانه های شوروی به میان نیامد. تا این که در

^۱ Isaiah Berlin

^۲ Feltrinelli

اکتبر ۱۹۵۸ آکادمی سوئدی جایزه نوبل ادبیات را به بوریس پاسترناک اهدا کرد. بلافاصله کمیته انتقادی و سیاه علیه پاسترناک در سرتاسر اتحاد جماهیر شوروی ترتیب داده شد و به او که حالا مردی سالخورده بود تنها دو انتخاب می‌داد یا باید جایزه را رد می‌کرد یا از کشور اخراج می‌شد. پاسترناک گزینه اول را انتخاب کرد. روایت کادار از کمپین ضد پاسترناک در این کتاب به هیچ عنوان ساختگی نیست؛ پیدا کردن اتفاقی چند برگ از کتاب در خوابگاه دانشجویی "مجمع نویسندگان"، همکاری گسترده رسانه‌ها، رادیو و تلویزیون برای تخریب پاسترناک، نقش افراد خاص در این کمپین و توقف ناگهانی و غیر قابل توضیح آن، تمام این‌ها واقعاً اتفاقی رخ داده‌اند (بخش‌هایی از کتاب "دکتر ژواگو" که کادار در این کتاب آورده در واقع ترجمه فرانسوی آن گرفته شده‌اند که بعدها و در دهه ۱۹۷۰ در یکی از سفرهایش به پاریس به دست او رسید). اما این روایت دقیق از آزار و اذیت پاسترناک یک کتاب دیگر را هم آشکار می‌سازد. این که کادار می‌توانست کاملاً خودش را در جایگاه پاسترناک تصور کند، در حقیقت محبوبیت و جایگاه برجسته‌ای که او در اواخر دهه ۱۹۷۰ در خارج از زادگاهش و به واسطه ترجمه کتاب‌هایش به زبان فرانسه پیدا کرد، باعث شد عده‌ای در بالائی او را متهم کنند که دست‌نشانده غرب، عامل کائیتالسیم یا حتی ماسوس بود. مثل پاسترناک، کادار سرزمین مادری‌اش را هر چند که برایش همیشه مانده بود ترک نکرد. بدون شک بارها به ترک وطن فکر کرد و حتی چندین بار نسخه‌های دقیقی برای این کار کشید، اما در نهایت پاسخ واقعی او به محدودیت و فشارهای زندگی به عنوان یک نویسنده بین‌المللی، تحت یک رژیم متزوی و پر فریب سونی، روشن رمانی بود که به خوبی نشان دهنده وفاداری او به بالائی، فرهنگ و داستان‌های محلی و قدیمی آن است. به همین دلیل است که نویسنده، توصیف استهزاء آمیزش از فرهنگ ادبی اتحاد جماهیر شوروی را حول افسانه کستاندین و دورتین بنا کرده، یک داستان سنتی بالایی در مورد وفای به عهد. این افسانه موضوع

اصلی رمان کوتاه دیگری از کادار با عنوان "سوار بر روح" هم هست که در آن وابستگی نویسنده به مفهوم "آلبانیایی بودن" با وضوح بیشتری آشکار می‌شود. مثل بسیاری از کتاب‌های دیگر کادار "سیده دم خدایان مشرقی" سرشار از "ریشه‌های" مشابهی است که هسته اصلی دیگر رمان‌ها و کتاب‌های او را هم تشکیل می‌دهد. خواننده‌های این کتاب‌ها اشاره‌های مشابهی را در آثار "ژنرال ارتش مرده"، "طاقچه شرم" و "پل" هم خواهند یافت. به طور کلی می‌توان گفت که این اشارات و مفاهیم در واقع طرح‌های اولیه‌ای هستند که هسته و بایه اصلی کل آثار کادار را تشکیل می‌دهند. اثری که می‌توان در کل آنها را تاریخی بزرگ و دیرینه و یکدست در نظر گرفت.

"سیده دم خدایان مشرقی" ریشه در تجربیات شخصی کادار و در رویدادهای تاریخی آن زمان دارد اما نه می‌توان آن را اتوبیوگرافی قلمداد کرد و نه یک اثر تاریخی. کتاب، داستان مد جوانی است بسیار شبیه به خود اسماعیل کادار (او حتی چند بیت از اشعار کادار را هم در کتاب می‌سراید) اما در هر حال او یک نفر دیگر است. آن‌طور که النا کادار همسر اسماعیل کادار در نامه‌های قدیمی همسرش جستجو کرده، درست است که او روایتی را چند دختر جوان روس داشته و اوقات خوشی را با آنها گذرانده اما اسم هیچ‌کدام از آنها لیدا استکینا نبوده و حتی هیچ شباهتی هم به او نداشته‌اند. بر خلاف قفسه ادبیات مشترک اساتید و دانشجویانی که در این کتاب از آنها یاد شده در حقیقت اساتید و دانشجویان واقعی موسسه کورکی بوده‌اند. همه این شخصیت‌ها را می‌توان در عکس‌هایی که در موسسه موجود هستند، دید. علاوه بر این در پایان کتاب هم به نام و زندگی‌نامه برخی از آنها اشاره شده است.

از آنجاکه در آن زمان قوانین مربوط به توهین یا افترا در اتحاد جماهیر شوروی و آلبانی وجود نداشتند، کادار الزامی برای تفسیر اسامی نمی‌دید. هدف نویسنده از ترسیم این کاریکاتورهای خودخواه، دو رو، الکلی، جاهل و چندان‌آور.

شخصیت‌هایی که با تمام صفات منفی‌شان به دل‌رُز مضحکی دانشجوی ادبیات هم هستند، این نیست که تصویری مسخ‌خ و دقیق از آنها به خواننده بدهد بلکه او فقط می‌خواهد در این کتاب فضای فرهنگی و اجتماعی‌ای را به تصویر بکشد که او را بیمار و غمگین می‌کرده.

به خاطر کسب‌وکاری روان‌شناختی بین‌المللی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، کادار توانست ارتباطش را با هم‌کلاسی‌هایش حفظ کند و به همین دلیل در سال‌های ۱۹۸۰ می‌کرد به‌همد هر کدام کجا بودند و چه اتفاقی برایشان افتاده بود. اما تنها چیزی که دستگیرش شد این بود که هیروئیموس استوبل‌انک خودکشی کرده بود. بالاخره چند سال بعد در ۱۹۸۸ آنتنوس را زنده و سرخ‌حال در آتن پیدا کرد.

از آنجا که گورک یک موسسه بین‌المللی بوده در راهروهای آن به زبان‌های مختلف زیادی صحبت می‌شد، و کادار توجه زیادی (هرچند نه همیشه با احترام) به نقشی که این زبان‌ها را آموزش می‌داد به عنوان یک نویسنده ایفا می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد. تنها زبان مشترک بین همه دانشجویان روسی است. اما تنها تعداد کمی از شخصیت‌های این کتاب روسی را به‌خوبی می‌شناسد. شاید به همین دلیل است که نکات خاص گرامر روسی و نشانه‌ها این زبان جابه‌جا در کتاب پرتنگ شده و در بسیاری از صفحات، معانی مختلف کلمات روسی به بحث کشیده می‌شوند. کل فصل یک کتاب را می‌توان تکرار کلمه روسی skuchno یعنی کسل‌کننده دانست. (کسل‌کنندگی تا حد مرگ که قلب را پاره می‌کند) در حالی که فصل دو روی بُعد دیگری از تلخی یعنی klandra تمرکز می‌کند. (تنگ و اندوه عمیق).

در کل اسماعیل کادار می‌گوید تا در این کتاب تلخ طنزها، خشمها، محکومیت‌ها و انتقاداتی که در سال‌های زندگی او تحصیل در مسکو تجربه کرده را به تصویر بکشد و به خواننده نشان بدهد که "ادبیات واقعی" در نهایت از هر چیز دیگری مهم‌تر است.